



تفسير قرآن كريم (٢٦)

امام خميني (ره)

مؤسسه تنظيم و نشر آثار امام خميني (ره)

سوره ص

﴿اجعل الالهة الها واحدا ان هذا لشي عجاب . وانطلق الملاء منهم ان امشوا واصبروا على

الهمتكم ان هذا لشي يراد . ما سمعنا بهذا في الملة الاخرة ان هذا الاختلاق﴾ (ص، ٣٨/٥-٧)

مجلسي فرمود: وقد روى الصدوق في العيون باسناده عن علي بن محمد بن الجهم قال: حضرت مجلس المأمون وعنده الرضا عليه السلام، فقال له المأمون: يا ابن رسول الله، أليس من قولك أن الانبياء معصومون؟ قال: بلى. قال: فما معنى قول الله: «ليغفر لك الله ما تقدم من ذنبك وما تأخر»؟ قال الرضا عليه السلام: لم يكن أحد عند مشركي مكة أعظم ذنباً من رسول الله صلى الله عليه وآله، لأنهم كانوا يعبدون من دون الله ثلاثمائة وستين صنماً؛ فلما جاءهم صلى الله عليه وآله، بالدعوة الى كلمة الإخلاص، كبر ذلك عليهم وعظم، وقالوا: «أجعل الالهة إليها واحداً إن هذا لشيء عجاب». إلى قوله: «إن هذا إلا اختلاق». فلما فتح الله تعالى على نبيه صلى الله عليه وآله، مكة، قال له: يا محمد، «إنا فتحنا لك فتحاً مبيناً. ليغفر لك الله ما تقدم من ذنبك وما تأخر». (فتح، ١/٤٨، ٢) عند مشركي أهل مكة بدعائك إلى توحيد الله فيما تقدم وما تأخر؛ لأن مشركي مكة أسلم بعضهم، وخرج بعضهم عن مكة؛ ومن بقي منهم لم يقدر على إنكار التوحيد عليه إذا دعا الناس إليه؛ فصار

ذنبه عند هم فی ذلك مغفوراً بظهوره عليهم . فقال المأمون : لله درک یا ابا الحسن .^۱

«علی بن محمد بن الجهم گوید حاضر شدم در مجلس مأمون و حال آنکه حضرت رضا علیه السلام پیش او بود . پس مأمون به آن حضرت عرض کرد : ای پسر رسول خدا آیا از فرموده تو نیست که انبیا معصوم اند؟ فرمود : چرا . گفت : پس چیست معنی قول خدا : «لیغفر لک...»؟ حضرت فرمود : نبود کسی پیش مشرکان [مکه] که گناهش بزرگ تر از رسول خدا صلی الله علیه و آله باشد ، زیرا که آنها عبادت غیر خدا می کردند سیصد و شصت بت را . پس چون که پیغمبر آمد آنها را دعوت به کلمه اخلاص کرد ، بزرگ و گران آمد آن بر آنها ، و گفتند : «آیا خدایان را یک خدا قرار داد؟ همانا این چیز عجیبی است ! تا قول خدا : «إن هذا إلا اختلاق» (نیست این مگر دروغ) پس چون که خدای تعالی مفتوح کرد مکه را برای رسول خدا ، فرمود به او : «ای محمد ، ما فتح نمودیم برای تو فتح آشکارا ، تا پیامرزد خداوند گناه قبل و بعد تو را پیش مشرکان اهل مکه به دعوت کردن [تو] به سوی توحید قبل و بعد .» زیرا که مشرکان مکه بعضی اسلام آوردند ، و بعضی از مکه خارج شدند ؛ و کسی که از آنها باقی ماند قدرت انکار توحید بر آن حضرت نداشت ، وقتی که حضرت دعوت می فرمود مردم را به سوی آن ؛ پس گردید گناه او آمرزیده به غلبه بر آنها . پس مأمون گفت : لله درک ای ابو الحسن .

نویسنده گوید که این توجیه ششمی است که در حدیث شریف از آیه مبارکه شده است . و حاصل آن ، آن است که مراد ، گناه آن بزرگوار است در نظر اهل شرک و به زعم فاسد آنها .^۲

﴿یا داود انا جعلناک خلیفة فی الارض فاحکم بین الناس بالحق ولا تتبع الهوی فیضلک عن سبیل الله﴾ (ص ، ۲۶/۳۸)

خداوند تبارک و تعالی در ذم اتباع نفس و هوای آن فرماید : «ولا تتبع الهوی فیضلک عن سبیل الله» . «پیروی هوای نفس مکن که گمراه کند ترا از راه خدا .» و در آیه دیگر فرماید : «ومن أضل ممن اتبع هواه بغير هدی من الله» . (قصص ، ۵۰/۲۸) «کیست گمراه تر از کسی که پیروی هوای خود کند بی راهنمایی از خدا .»^۳

﴿واذکر عبدنا ایوب اذ نادى ربه ائى مسنى الشيطان بنصب وعذاب﴾ (ص ، ۴۱/۳۸)

﴿وخذ بیدک ضغثا فاضرب به ولا تحنث انا وجدناه صابرا نعم العبد ائنه اواب﴾ (ص / ۴۴)



از برای صبر، تعاریفی است که ما به ذکر بعضی از آنها اکتفا کنیم. محقق عارف، خواجه انصاری گوید: «الصبرُ حبس النفس علی جزع کامنٍ عن الشکوی»^۴؛ یعنی صبر عبارت است از خودداری از شکایات با آنکه در باطن جزع است. پس اظهار نکردن جزع باطنی و شکات نمودن از ناگواریها- بنا به این تعریف- عبارت از صبر است. و قریب به این معنی، حکیم بزرگوار خواجه طوسی- قدس سره- تعریف فرموده. ۵

پس صبر متقوم به دو امر است: یکی آن که از آن ناملایم که بر او وارد می شود کراهت داشته باشد در باطن. و دیگر آن که خودداری کند از اظهار شکایت و جزع.

و شیخ عارف عبدالرزاق کاشانی گفته: «مقصود از شکایت، شکایت به غیر حق است. و اما شکایت به خدا منافات با مقام صبر ندارد؛ چنانچه ایوب شکایت به خدا کرد آنجا که گفت: «أنی مستی الشیطان بنصب وعذاب». با این وصف، خداوند درباره او فرماید: «إنا وجدناه صابرا نعم العبد إنه أواب». انتهی. ۶

و بیاید دانست که صبر- به حسب این مرتبه که مذکور شد- از مقامات متوسطین است؛ زیرا مادامی که نفس از واردات از جانب حق تعالی کراهت دارد، و در کمون و بطونش از آنها جزع داشته باشد، مقام معارف و کمالاتش ناقص است.

و مقام ارفع از این مقام، مرتبه رضای به قضا است که در واردات بر نفس و بلیات و ناگواریها خشنودی کند و خوشوقت باشد، و از جان و دل آنچه از جانب محبوب برسد خریدار باشد. ۷

عارف معروف، کمال الدین عبدالرزاق کاشانی، در شرح منازل گوید: «مراد شیخ که فرماید صبر خودداری از شکایت است، شکایت به مخلوق است؛ و الا شکایت به حق تعالی و اظهار جزع در درگاه قدس او با صبر منافات ندارد؛ چنانچه حضرت ایوب عرض شکوی به حق نمود: «أنی مستی الشیطان بنصب وعذاب» با آنکه حق تعالی او را مدح فرماید، بقوله: «أنا وجدناه صابرا نعم العبد إنه أواب». و حضرت یعقوب عرض می کند: «إنما أشکوا بئس و حزنی إلی الله» (یوسف، ۸۶/۱۲) با آنکه او از صابران بود. بلکه ترک شکایت به سوی حق، اظهار تجلّد و ظهور به دعوی است. ۸

از سیره انبیاء عظام و حضرت ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین، نیز چنان ظاهر می شود که با آنکه مقامات آنها بالاتر از صبر [و] رضا و تسلیم بوده، مع ذلك هیچ گاه از دعا و عجز و تضرع در درگاه معبود خودداری نمی کردند، و عرض حاجات خود را به حضرت حق



تعالی می نمودند. و این مخالف با مقامات روحانیه نیست؛ بلکه تذکر حق و انس و خلوت با محبوب و اظهار عبودیت و ذلت در پیشگاه عظمت کامل مطلق، غایت آمال عارفین و نتیجه سلوک سالکین است. ۹

﴿انّ ذلك لحق تخاصم اهل النار﴾ (ص، ۷۵/۳۸)

لازم است آگاه و هوشیار باشید. خود را بازی ندهید که تکلیف شرعی من چنین اقتضا می کند، و وظیفه شرعی من چنین و چنان است. گاهی شیطان برای انسان تکالیف و وظایفی تعیین می نماید؛ گاهی هواها و خواسته های نفسانی به اسم وظیفه شرعی انسان را به کارهایی وامی دارد. این وظیفه شرعی نیست که کسی نسبت به مسلمانی اهانت کند؛ از برادر دینی بدگویی نماید. این حب دنیا و حب نفس است؛ این تلقینات شیطان است که انسان را به این روز سیاه می نشاند؛ این تخاصم تخاصم اهل نار است: «انّ ذلك لحق تخاصم اهل النار». در جهنم نزاع و خصومت وجود دارد؛ اهل جهنم نزاع و دعوا می کنند، به هم پنجه می زنند. اگر شما بر سر دنیا دعوا دارید، بدانید که برای خود جهنم تهیه می کنید و رو به جهنم می روید. امور اخروی دعوا ندارد. اهل آخرت با هم در صلح و صفا هستند؛ قلبهایشان مملو از محبت خدا و بندگان خداست. محبت به خدا موجب محبت به کسانی است که به خدا ایمان دارند؛ محبت بندگان خدا همان ظل محبت خداوند است؛ سایه محبت الله می باشد. ۱۰

﴿قال يا ابليس ما منعك ان تسجد لما خلقت بيدي استكبرت أم كنت من العالين﴾

(ص، ۷۵/۳۸)

فالفصاف المتقابلة موجودة في حضرتها بوجود واحد مقدس عن الكثرة العينية والعلمية، منزه عن التعین الخارجي والذهني. فهي في ظهورها بطون وفي بطونها ظهور، في رحمتها غضب وفي غضبها رحمة. فهي اللطيفة القاهرة الضارة النافعة.

وعن أمير المؤمنين، عليه الصلاة والسلام: سبحانه من اتسعت رحمته لأوليائه في شدة نقمته، واشتدّت نقمته لأعدائه في سعة رحمته.

فهو تعالی بحسب مقام الإلهية مستجمع للصفات المتقابلة، كالرحمة والغضب، والبطون والظهور، والأولية والآخرية، والسخط والرضا. وخليفته لقربه اليه وذنوة من عالم الوحدة



والبساطة مخلوق بيديه اللطف والقهر . وهو مستجمع للصفات المتقابلة كحضرة المستخلف عنه . ولهذا اعترض على ابليس بقوله تعالى : «ما منعك أن تسجد لما خلقت بيدي» اي : مع أنك مخلوق بيد واحدة .

فكل صفة متعلقة باللطف فهي صفة الجمال ، وكل ما يتعلق بالقهر فهو من صفة الجلال . فظهور العالم ونورانيته وبهائه من الجمال ، وانقهاره تحت سطوع نوره وسلطة كبريائه من الجلال . وظهور الجلال بالجمال واختفاء الجمال بالجلال . ۱۱

﴿ قال انا خير منه خلقتني من نار وخلقته من طين ﴾ (ص ، ۲۸/۷۶)

سالك بايد متحقق به مقام اسم الله شود در عبادت . و تحقق به اين مقام ، حقيقت عبوديت ، كه فنا در حضرت ربوبيت است ، مي باشد . و تا در حجاب انيت و انانيت است در لباس عبوديت نيست ، بلكه خودخواه و خودپرست است و معبود او هواهاي نفسانيه او است : «ارأيت من اتخذ الهه هواه» . (فرقان ، ۲۵/۴۳) ونظر او نظر ابليس لعين است كه در حجاب انانيت ، خود و آدم ﷺ را ديد و خود را بر او تفضيل داد ، «خلقتني من نار وخلقته من طين» گفت و از ساحت قدس مقررین درگاه مطرود شد . ۱۲

فإن أول من وقف عند الظاهر وعمى قلبه عن حظ الباطن هو الشيطان اللعين ، حيث نظر الى ظاهر آدم ﷺ ، فاشتبه عليه الامر وقال : خلقتني من نار وخلقته من طين ، وانا خير منه ؛ فإن النار خير من الطين . ولم يتفطن ان جهله بباطن آدم ﷺ ، والنظر الى ظاهره فحسب بلا نظر الى مقام نورانيته وروحانيته خروج من مذهب البرهان ، ويجعل قياسه مغالطياً عليلاً . ۱۳

فقال الجهل : يا رب! هذا خلق مثلي .

دعوى مماثلت جهل با عقل چون دعوى اشرفيت ابليس از آدم ﷺ است كه گفت : «خلقتني من نار وخلقته من طين» ، به واسطه احتجاج آن از مقام عقل و خودبيني و خودپرستی و خودخواهی او است و معلوم است حجاب خودخواهی و خودبيني ، از حجب غليظه ای است كه هر كس را كه مبتلاي به آن است از همه حقايق و درك تمام محسنات و كمالات غير و مقبحات و نقايص خود باز می دارد . و اين حجاب ارث ابليس است ، و در هر كس قوت گیرد منسلک در ذريه ابليس خواهد شد ، گرچه به صورت و ولادت ملكيه ، وليده و ذريه آدم باشد ؛ زیرا كه ميزان در عالم انسانيت و ملكوت ، كه شبيثت اشيا به آن است ، ولادت ملكوتيه است . ۱۴



پس جهل کل، که وهم کل و ابلیس اعظم است، گرچه از عالم غیب و دارای تجرد برزخی و مقام مثالی است و دارای احاطه مثالی به مظاهر است و «یجری مجری الدّم من ابن آدم» ۱۵ درباره او است، ولی بالذات محتجب و بالفطرة مطرود و ملعون است و اگر سجده چهار هزار ساله کند، همان سجده او را از ساحت قرب دور و از وصال محبوب مهجور نماید؛ زیرا که عبادت او عبادت هوا و از روی خودخواهی است و از این جهت، نتیجه آن همه عبادات ابلیس خودبینی و عجب شد، و آخر الأمر، در مقابل امر حق، «خلقتنی من نار و خلقتنه من طین» گفت و از خودخواهی و خودبینی و خودفروشی خود، مطرود بارگاه قدس و مقام انس شد. ۱۶

﴿قال فبِعزتك لا غوينهم اجمعين . الا عبادك منهم المخلصين﴾ (ص، ۸۲/۳۸، ۸۳)

سفر اگر در مراتب نفس شد و برای رسیدن به کمالات نفسانیه، سفر الی الله نیست بلکه من النفس الی النفس است؛ ولی سالک را برای سفر الی الله این سفر ناچار پیشآمد کند. و جز کمال از اولیاسیرده، نتواند کسی سفر ربانی بی سفر نفسانی کند؛ فقط این شأن برای کمال است؛ و شاید آیه شریفه «سلام هی حتی مطلع الفجر» (قدر، ۵/۹۷) اشاره به این سلامت از تصرفات شیطانی و نفسانی باشد در جمیع مراتب سیر در لیالی مظلمه طبیعت، که برای کمال لیلۃ القدر است تا طلوع فجر یوم القیمة، که برای کمال رؤیت جمال احدیت است. و اما غیر آنها، در جمیع مراتب سیر به سلامت نیستند، بلکه در اوایل امر هیچ سالکی از تصرفات شیطانیه خارج نیست. پس، معلوم شد که این مرتبه از اخلاص - که سلامت از اول مرتبه سیر الی الله تا آخر مراتب آن که حصول موت حقیقی است بلکه تا پس از حیات ثانوی حقانی که صحو بعد المحو است - برای اهل السلوک و متعارف از اصحاب معرفت و ریاضت دست ندهد. و علامت این نحو از خلوص آن است که غوایت شیطان را در آنها راهی نیست و طمع شیطان از آنها یکسره بریده است؛ چنانچه در آیه شریفه فرماید از قول آن پلید: «فبِعزتك لا غوينهم اجمعين . الا عبادك منهم المخلصين». و در اینجا اخلاص به عین عبد نسبت داده شده نه به فعل عبد؛ و این مقامی است بالاتر از اخلاص در عمل. و شاید حدیث معروف نبوی که می فرماید: من اخلص لله اربعین صباحاً جرت ینایع الحکمة من قلبه علی لسانه. ۱۷ مراد جمیع مراتب اخلاص باشد؛ یعنی، اخلاص عملی و صفتی و ذاتی. و شاید هم ظهور در اخلاص ذاتی داشته باشد که مراتب اخلاص دیگر از لوازم او است. ۱۸

یکی از مهمات آداب استعاذه، «خلوص» است؛ چنانچه خدای تعالی از شیطان نقل فرماید که گفت: «فبمرتک لاغویتهم اجمعین. الأعبادک منهم المخلصین». و این «اخلاص»، به حسب آنچه از کریمه شریفه ظاهر شود، بالاتر از اخلاص عملی است، چه عمل جوانحی یا جوارحی؛ زیرا که به صیغه مفعول است؛ و اگر منظور اخلاص اعمالی بود، به صیغه فاعل تعبیر می شد. پس، مقصود از این اخلاص، خالص شدن هویت انسانی به جمیع شئون غیبیه و ظاهریه است که اخلاص عملی از رشحات آن است. گرچه در ابتداء سلوک برای عامه این حقیقت و لطیفه الهیه حاصل نشود مگر به شدت ریاضات عملیه، و خصوصاً قلبیه که اصل آن است؛ چنانچه اشاره به آن است در حدیث مشهور که می فرماید: من اخلص لله اربعین صباحاً جرت ینابیع الحکمة من قلبه علی لسانه. ۱۹ کسی که چهل صباح به مقدار تخمیر طینت آدم که چهل صباح بوده و رابطه این دو به هم پیش اهل معرفت و اصحاب قلوب معلوم است. خود را برای خدا خالص کند و عمل های قلبی و قالیش را خالص برای حق کند، قلبش الهی شود؛ و قلب الهی جز چشمه های حکمت نرزد؛ پس زیانش نیز، که بزرگ تر ترجمان قلب است، ناطق به حکمت شود. پس، در اول امر اخلاص عمل باعث خلوص قلب شود؛ و چون قلب خالص شد، انوار جلال و جمال، که به تخمیر الهی در طینت آدمی ودیعه بود، در مرآت قلب ظاهر شود و جلوه کند و از باطن قلب به ظاهر ملک بدن سرایت کند.

بالجمله، آن خلوص که موجب خروج از تحت سلطنت شیطانیه است، خالص شدن هویت روح و باطن قلب است برای خدای تعالی. و اشاره به این مرتبه از خلوص است کلام حضرت امیر المؤمنین در مناجات شعبانیه: الهی هب لی کمال الانقطاع الیک. ۲۰ و چون قلب به این مرتبه از اخلاص رسد و از ما سوی به کلی منقطع شود و در مملکت وجود او به جز حق راه نداشته باشد، شیطان را که از غیر راه حق بر انسان راه یابد. بر او راه نباشد؛ و حق تعالی او را به پناه خود پذیرد و در حصن حصین الوهیت واقع شود. ۲۱

ای مشرک مدعی توحید و ای ابلیس در صورت آدمزاده، تو این ارث را از شیطان لعین بردی که خود را متصرف می بیند و فریاد لاغویتهم می زند. آن بدبخت و شقی در حجاب های شرک و خود بینی است؛ و آنان که عالم و خود را مستقل دانند نه مستظل و متصرف دانند نه مملوک، از شیطنت ابلیس ارث برده اند. ۲۲

پیمبران مبعوث شدند تا رشد معنوی به بشر دهند و آنان را از حجاب ها برهانند. افسوس که



شیطان قسم خورده به دست اذنان خود نگذاشت آنچه آنان می خواهند تحقق یابد، «فبعرزک لاغونهم اجمعین». ما همه خواهیم و گرفتار حجاب‌ها؛ «الناس نیام واذا ماتوا انتبهوا». ۲۳ گویی جهنم محیط به ماست و خدر طبیعت مانع از شهود و احساس است. «وان جهنم لمحیطة بالكافرین» (توبه، ۴۹/۹) ۲۴

اگر ما بنده مخلص خداییم، چرا شیطان در ما این قدر تصرف دارد؟ با آنکه او با خدای خود عهد کرده است که به «عباد الله المخلصین» ۲۵ کار نداشته باشد و دست به ساحت قدس آنها دراز نکند. به قول شیخ بزرگوار ما ۲۶ - دام ظلّه - شیطان، سگ درگاه خداست: اگر کسی با خدا آشنا باشد، به او عو عو نکند و او را اذیت نکند. سگ در خانه آشنایان، صاحبخانه را دنبال نکند. شیطان نمی‌گذارد کسی که آشنایی با صاحبخانه ندارد وارد خانه شود. پس، اگر دیدی شیطان با تو سر و کار دارد، بدان کارهایت از روی اخلاص نیست و برای حق تعالی نیست. ۲۷

سوره زمر

﴿اللا لله الذین الخالص﴾ (زمر، ۳/۳۹)

یکی از مهمات آداب نیت، که از مهمات جمیع عبادات است و از دستورات کلیه شامله است، «اخلاص» است. و حقیقت آن، تصفیه نمودن عمل است از شائبه غیر خدا، و صافی نمودن سرّ است از رویت غیر حق تعالی در جمیع اعمال صوریّه و لبّیه و ظاهریّه و باطنیه. و کمال آن، ترک غیر است مطلقاً و پانهادن برانیت و انانیت و غیر و غیریت است یکسره. قال تعالی: «اللا لله الذین الخالص». (خدای تعالی اختیار فرموده برای خویش دین خالص را.) و اگر یکی از حظوظ نفسانیّه و شیطانیه در دین باشد، خالص نخواهد بود؛ و آنچه خالص نیست، حق تعالی اختیار نفرموده؛ و آنچه شائبه غیریت و نفسانیت دارد از حدود دین حق خارج است. ۲۸ خلوص مطلق از اعلی مدارج اولیای کمال است، زیرا که اخلاص عبارت از تصفیه عمل از مطلق شوب غیر حق است.

و آن در عبادت عامه، تصفیه از شرک جلیّ و خفیّ است، از قبیل ریا و عجب و افتخار: «اللا لله الذین الخالص».

و در عبادت خواصّ، تصفیه آن است از شوب طمع و خوف که در مسلک آنها شرک است. و در عبادت اصحاب قلوب، عبارت است از تصفیه از شوب انانیت و انیت، که در مسلک

اهل معرفت شرک اعظم و کفر اکبر است: «مادر بتها بت نفس شما است». ۲۹.
 و در عبادت کمل، عبارت است از تصفیه آن از شوب رؤیت عبودیت و عبادت، بلکه رؤیت
 کون؛ چنانچه امام علیه السلام فرمود: «قلب سلیم آن است که ملاقات کند حق را و در آن احدی سوی
 حق نباشد». ۳۰

پس، وقتی سالک الی الله قدم بر فرق حظوظ خود بلکه خود و عالم نهاد و خود را یکسره
 خالص کرد از رؤیت غیر و غیریت و در قلب او جز حق جایگزین نشد و بیت الله را از بتها به
 دست ولایت خالی کرد و از تصرف شیطان تهی نمود، دین او و عمل او، و باطن و ظاهر او
 برای حق خالص شود. و حق تعالی چنین دینی را برای خود اختیار فرموده: وکل قلب فیه شک او
 شرک فهو ساقط. ۳۱

پس، وقتی که ساقط شد از بنده حظوظ او از خاک تا عرش، راه دین را سلوک کرده. و آن
 طریق بندگی و عبودیتی است که خالص باشد از دیدن حوادث به واسطه شهود روح جمال
 پروردگار را. و این است دینی که حق تعالی اختیار فرموده است برای خود و از غیر حق تخلیص
 فرمود آن را و فرمود: «الا لله الذین الخالص». و دین خالص نور قدم است پس از متلاشی شدن
 حدوث، در بیابان نور عظمت و وحدانیت. گویی خدای تعالی دعوت فرموده بندگان خود را بر
 سبیل تنبیه و اشاره به سوی تخلیص نمودن سر خود را از اغیار در اقبال آنها به سوی او.

و از شیخ محقق، محیی الدین عربی، نقل است که گفته است: ألا لله الذین الخالص عن
 شوب الغیریة والأنانیة؛ لأنک لفنائک فیه بالکلیة فلا ذات لک ولا صفة ولا فعل ولا دین وإلا لما
 خلص الذین بالحقیقة فلا یکون لله.

تا رسوم عبودیت و غیریت و انانیت باقی است و عابد و معبود و عبادت و اخلاص و دین در
 کار است، شوب به غیریت و انانیت است. و این شرک است پیش ارباب معارف. عبادت اهل
 خلوص نقشه تجلیات محبوب است؛ و در قلب آنها جز ذات حق واحد راه ندارد. و با آنکه افق
 امکان، به وجود متصل و تدلی ذاتی و دنو مطلق حقیقی برای آنها پیدا شده و رسوم غیریت به
 کلی مرتفع شده، با این وصف، به تمام وظایف عبودیت اقدام و قیام می نمایند. و عبودیت آنها
 بالرویه و بالتفکر نیست، بلکه عبودیت بالتجلی است؛ چنانچه اشاره به این معنی دارد نماز شب
 معراج رسول الله صلی الله علیه و آله. ۳۲

درجه دوم، خوف خاصه است و آن خوف از عتاب است. اینان خائف از آن هستند که مبادا



از ساحت مقدّس مولا دور شوند، و مورد عتاب و بی لطفی واقع شوند. اینان، از توجه به لذّات حیوانی و شهوات طبیعی دور شدند، ولی لذّات معنویّه در ذائقه روح آنان هست، و قرب منزلت و مقام را طالبند؛ و تا این طلب برای خود هست، از رنگ نفسانیت و صبغه شیطانی، خالص و خالی نیست؛ و عبادات و طاعات اگر بدین مقصد و مقصود پیدا شد، دین الله که خالص از شوائب باید باشد، نیست «ألا لله الدّین الخالص». ۳۳

﴿قل یا عباد الدّین امنوا اتقوا ربکم للدّین احسنوا فی هذه الدنیا حسنة وارض الله واسعہ انما یوفی الصّابرون اجرهم بغير حساب﴾ (زمر، ۱۰/۳۹)

در کافی شریف، سند به حضرت صادق-سلام الله علیه-رساند که فرمود: «چون روز قیامت شود، یک دسته [ای] از مردم برخیزند و بیایند به در بهشت. به آنها گفته شود که: شما چه اشخاصی هستید؟ می گویند: ما اهل صبر هستیم. گفته شود: شما ها بر چه چیز صبر کردید؟ می گویند: ما بر طاعت خدا صبر کردیم، و از معصیت خدا صبر کردیم. پس خدای عزّ و جلّ فرماید: راست گفتند، داخل بهشت شوید. و این است مفاد قول خدای تعالی: «إنما یوفی الصّابرون اجرهم بغير حساب» ۳۴

و هم از حضرت امیر المؤمنین-علیه الصلاة والسلام- حدیث کند که فرمود: «صبر، دو صبر است: یکی صبر به مصیبت است، و آن خوب و جمیل است. و بهتر از آن، صبر نزد آن چیزی است که خدای تعالی حرام فرموده بر تو». ۳۵

و از حضرت باقر علیه السلام منقول است ۳۶ که: «چون پدرم علی بن الحسین علیه السلام را وفات رسید، مرا به سینه خود چسبانید و فرمود: ای پسرک من! وصیت می کنم ترا به چیزی که پدرم مرا وصیت کرد در وقتی که وفات او رسید، و به آن چیزی که گفت پدرش او را وصیت کرده: ای پسرک من! صبر کن بر حقّ گرچه تلخ باشد». ۳۴

﴿افمن شرح الله صدره للاسلام فهو علی نور من ربه فویل للقلاسیة قلوبهم من ذکر الله اولئک فی ضلال مبین. الله نزل احسن الحدیث کتابا متشابها مثانی تقشعر منه جلود الدّین یخشون ربهم ثم تلین جلودهم وقلوبهم الی ذکر الله ذلك هدی الله یهدی به من یشاء ومن یضلل الله فما له من هاد﴾ (زمر، ۲۲/۳۹، ۲۳)



آیه شریفه [۲۲] از سوره زمر فرماید:

«افمن شرح الله صدره للاسلام فهو على نور من ربه فويل للقاسية قلوبهم من ذكر الله اولئك في ضلال مبين»

در این جا، مقابل شرح صدر که ملزوم قبول حق است، قساوت قلب را که ملزوم عدم قبول حق است، قرار داده. و پس از این آیه، لینت و رقت قلب را که مقابل حقیقی قساوت است، مذکور داشته، چنانچه فرماید (دنباله این آیه):

«اللّٰهُ نَزَلَ احسن الحديث كتابا متشابها مثاني تقشعرّ منه جلود الذّٰيين يخشون ربهم ثم تلين جلودهم وقلوبهم الى ذكر الله... الخ.

و باید دانست که میان قساوت و غضب فرق بین است؛ زیرا که قساوت این بود که ذکر شد. و اما غضب، پس آن یک حرکت و حالت نفسانیّه ایست که به واسطه آن جوشش و غلیان در خون قلب حادث شود، برای انتقام. پس وقتی این حرکت سخت شود، آتش غضب را فروزان کند، و پر شود شریانها و دماغ از یک دود تاریک مضطربی که به واسطه آن عقل منحرف شود، و از ادراک و رویه باز ماند، و موعظه و نصیحت در این حال، فایده به حال صاحب آن نکند، بلکه شعله آتش غضب را فروزان تر کند. ۳۸

«اللّٰهُ يتوفى الانفس حين موتها والتي لم تمت في منامها فيمسك التي قضى عليها الموت ويرسل الاخرى الى اجل مسمى ان في ذلك لآيات لقوم يتفكرون» (زمر، ۴۲/۳۹)

با آنکه زنده بودن روح پس از مردن از امور مسلمّه پیش جمیع دینداران و عقلا و فلاسفه بلکه تناسخیه است لکن ما در اینجا گواهی هایی از قرآن خدا برای روشن کردن این مقصود می آوریم تا جای شبهه برای کسی باقی نماند.

سوره زمر (آیه ۴۲) «اللّٰهُ يتوفى الانفس حين موتها والتي لم تمت في منامها فيمسك التي قضى عليها الموت ويرسل الاخرى الى اجل مسمى ان في ذلك لآيات لقوم يتفكرون»

خدا است آنکه روحها را وقت مردن و خواب رفتن می گیرد پس نگاه می دارد روح آنانکه بر آنها مردن تقدیر شده و می فرستد روح های دیگر را تا زمان مردن آنها معلوم شد. روح تمام مردگان را خدا در عالمی که مخصوص به آنها است نگاه می دارد. ۳۹

قول خدای تعالی که می فرماید: «اللّٰهُ يتوفى الانفس حين موتها»، با آنکه ملک الموت موکل



بر توفی نفوس است. اللّٰه تعالیٰ هو الهادی والمضل: «یضلّ من یشاء ویهدی من یشاء». (فاطر، ۸/۳۵) با آنکه جبرئیل هادی است و رسول اکرم ﷺ، هادی است: «إنما أنت منذر ولكل قوم هاد». (رعد، ۷/۱۳) و همین طور نفعه الهیه از صور حضرت اسرافیل به عین نفعه اسرافیلیه می دمد. ۴۰

﴿قل یا عبادى الذین اسرفوا علی انفسهم لاتقنطوا من رحمة اللّٰه انّ اللّٰه یغفر الذنوب جمیعا انه هو الغفور الرحیم﴾ (زمر، ۵۳/۳۹)

ومن ذلك ما رواه یاسناده عن محمد بن الریان بن الصلّٰت، رفعه عن أبی عبد اللّٰه ﷺ، قال كان امیر المؤمنین ﷺ، كثيرا ما یقول فی خطبته: یا أيها النّاس، دینکم دینکم! فإنّ السیئة فیہ خیر من الحسنه فی غیره؛ والسیئة فیہ تغفر، والحسنه فی غیره لاتقبل. ۴۱

می فرمود حضرت امیر المؤمنین ﷺ در خطبه، بسیاری از اوقات: ای مردم، حفظ کنید دین خود را و دست از آن برندارید؛ زیرا که گناه در آن بهتر از حسنه در غیر آن است؛ و گناه در آن آمرزیده شود، و در غیر آن عبادات و حسنات قبول نگردد.

و این حدیث شریف و امثال آن که در مقام ترغیب به ملازمت دیانت حقه است دلالت بر آن دارد که سیئات مؤمنین و صاحبان دین حق بالاخره آمرزیده شود؛ چنانچه خداوند فرماید: «إنّ اللّٰه یغفر الذنوب جمیعا.» و از این [جهت]، سیئات آنها را توان گفت که بهتر از حسنات دیگران است که هیچ وقت قبول نشود؛ بلکه شاید حسناتی که شرایط قبول، مثل ایمان و ولایت، در آن نباشد خود دارای ظلمتی باشد که از سیئات مؤمنین، که به واسطه نور ایمان در خوف و رجا هستند، ظلمت و کدورتش بیشتر باشد. بالجمله، این حدیث دلالت ندارد بر آنکه اهل ایمان بر سیئات خود مأخوذ نیستند؛ چنانچه ظاهر است. ۴۲

حسن ظن خود را به حق کامل کن و اعتماد به فضل او نما، «إنّ اللّٰه یغفر الذنوب جمیعا» خدای تعالیٰ جمیع گناهان را بیامرزد و همه را در بحر عطا و رحمت خود مستغرق نماید. تخلف در «وعدۀ» حق محال است، گرچه تخلف در «وعدید» ممکن است و چه بسا بسیار واقع شود. پس دل خوش دار به رحمت کامل او که اگر رحمت حق شامل حالت نبود مخلوق نبودى. هر مخلوقی مرحوم است: وسعت رحمته کلّ شیء. ۴۳

فردا نامه سیاهم بر من عرضه می شود و محاسبه عمر تباه شده ام را از خودم می خواهند و

جوابی ندارم جز امید به رحمت آن که وسعت رحمته کل شیء، «ولانقنطوا من رحمة الله ان الله يغفر الذنوب جميعا» را بر رحمة للعالمين نازل فرموده است. گیرم مشمول این نحو آیات کریمه شوم لکن عروج به حریم کبریا و صعود به جوار دوست و ورود به ضیافت الله که باید با قدم خود به آن رسید چه می شود. ۴۴

سوره زمر (آیه ۵۳) «قل يا عبادي الذين اسرفوا على انفسهم لاتقنطوا من رحمة الله ان الله يغفر الذنوب جميعا انه هو الغفور الرحيم»

یعنی بگو ای بندگان من که زیاده روی کردید در گناهان و به خود زیان زدید مأیوس نشوید از رحمت خدا زیرا خدا می آمرزد همه گناهان را همانا او آمرزنده مهربانست. ۴۵

﴿ان تقول نفس يا حسرتي على ما فرطت في جنب الله وان كنت لمن الساخرين﴾

(زمر، ۳۹/۵۶)

قدری تفکر در قرآن کن، بین چه عذابی را وعده کرده که اهل جهنم از مالک می خواهند که آنها را بکشد؛ هیئات! که مرگ در کار نیست. بین خدای تعالی می فرماید: «یا حسرتی علی ما فرطت فی جنب الله». آیا این چه حسرتی است؟ که خدای تعالی با آن عظمت با این تعبیر ذکر می فرماید. ۴۶

آن روز آیا جز حسرت و ندامت و بیچارگی و بدبختی و خجلت و شرمساری چیزی نصیب ما می شود؟ حسرت و ندامتی که در این عالم شبیه ندارد؛ خجلت و شرمساری که نظیرش را تصور نمی توانیم کرد. حسرت های این عالم هر چه باشد مشوب به هزار طور امیدها است، و شرمساری های اینجا سریع الزوال است، به خلاف آنجا که روز بروز حسرت و ندامت است؛ چنانچه حق فرماید: «وانذرهم يوم الحسرة اذ قضی الامر». (مریم، ۱۹/۳۹) امر گذشته را نتوان جبران نمود و عمر تلف شده را نتوان برگرداند: «یا حسرتی علی ما فرطت فی جنب الله» ۴۷

﴿ونفخ فی الصور فصعق من فی السموات ومن فی الارض الا من شاء الله ثم نفخ فيه

اخرى فاذا هم قیام ینظرون﴾ (زمر، ۳۹/۶۸)

در سلوک عرفانی، اول اسماء ظاهره تجلی کند؛ پس از آن، اسماء باطنه، چون سیر سالک من الکثرة الى الوحدة می باشد؛ تا منتهی می شود به اسماء باطنه محضه که اسم «مالک» از آنها

است. پس، در تجلی به مالکیت، کثرات عالم غیب و شهادت مضمحل شود و فنای کلی و حضور مطلق دست دهد. و چون از حجب کثرت به ظهور وحدت و سلطنت الهیه تخلص یافت و به مشاهده حضوریه نایل گردید، مخاطبه حضوریه کند و «ایاک نعبد» (فاتحه، ۵/۱) گوید.

پس تمام دایره سیر سایرین نیز در سوره شریفه مذکور است: از آخرین حجب عالم طبیعت تارفع جمیع حجب ظلمانیه و نورانیه و دست دادن حضور مطلق. و این حضور، قیامت کبرای سالک و قیام ساعت او است. و شاید در آیه شریفه «فصعق من فی السموات ومن الارض الا من شاء الله» مقصود از «مستثنی» این نوع از اهل سلوک باشد که برای آنها قبل از نفع صور کلی، صعق و محو حاصل شده. و شاید یکی از احتمالات فرمایش رسول خدا که فرمودند: انا والساعة كهاتین ۴۸- وجمع فرمودند بین دو سبابه شریفه خود- همین معنی باشد. ۴۹

﴿واشرقت الارض بنور ربها ووضع الكتاب وجيء بالنبيين والشهداء وقضى بينهم بالحق وهم لا يظلمون﴾ (زمر، ۶۹/۳۹)

سالک الی الله را لازم است که اوصاف خبیثه و اخلاق سیئه خود را تبدیل به اوصاف کامله و فانی در بحر متلاطم بی پایان اوصاف کمالیه حق، و ارض مظلمه طبیعیه شیطانیه را تبدیل به ارض بیضاء مشرقه نماید، «واشرقت الارض بنور ربها» را در خود دریابد، و مقام اسماء جمال و جلال ذات مقدس را در مملکت وجود خود متحقق نماید؛ و در این مقام در ستر جمال و جلال واقع شود و تخلق به اخلاق الله پیدا کند و مقابح تعینات نفسیه و ظلمات وهمیه به کلی مستور گردد. و اگر بدین مقام متحقق شد، مورد عنایات خاصه حق - جل جلاله - واقع گردد و بالطف خفی خاص خود از او دستگیری فرماید و در تحت پرده کبریای خود او را به طوری مستور گرداند که جز خودش او را کسی نشناسد و او نیز جز حق کسی را نشناسد: ان اولیائی تحت قبابی لایعرفهم غیری. ۵۰ و در کتاب مقدس الهی برای اهلش اشارات بسیار در این خصوص دارد؛ چنانچه فرماید: «الله ولی الذین آمنوا یخرجهم من الظلمات الی النور». (بقره، ۲/۲۵۷) اهل معرفت و اصحاب سابقه حسنی می دانند که جمیع تعینات خلقیه و کثرات عینیّه ظلمات و نور مطلق حاصل نشود مگر به اسقاط اضافات و شکستن تعین ها که بت های طریق سالک است. و چون ظلمات کثرات فعلیه و وصفیه مضمحل و منطمس در عین جمع شد، ستر جمیع

عورات گردیده و حضور مطلق و وصول تام تحقق یافته؛ و مصلى در این مقام چنانچه مستور به حق است، مصلى به صلوة حق است. و شاید صلوة معراج ختم رسل ﷺ بدین طریق بوده در بعض مقامات و مدارج. واللّٰه العالم. ۵۱

و شاید امر حق تعالی و عزوجل به عدم التفات به یسار اشاره به عدم توجه به جنبه «یلی الخلقی» و جهات باطله مظلمه اشیاء باشد؛ و باید سالک توجه تام به جهات یمنای اشیاء که جهات نوریه ربیه است داشته باشد «و اشرقت الارض بنور ربها». ۵۲

ای عزیز، اکنون که فرصت است و سرمایه عمر عزیز در دست است و طریق سلوک الی اللّٰه مفتوح است و درهای رحمت حق باز است و سلامتی و قوت اعضا و قوا برقرار است و دار الزرع عالم ملک بر پا است، همتی کن و قدر این نعم الهیه را بفهم و از آنها استفاده نما و کمالات روحانیه و سعادات ازلیه ابدیه را تحصیل کن، و از این همه معارف که قرآن شریف آسمانی و اهل بیت عصمت و سلوة در بسیط ارض طبیعت مظلمه بسط دادند و عالم را به انوار ساطعه الهیه روشن فرمودند تو نیز بهره ای بردار، و ارض طبیعت مظلمه خود را به نور الهی روشن کن و چشم و گوش و لسان و دیگر قوای ظاهره و باطنه را به نور حق تعالی منور کن و تبدیل این ارض ظلمانی را به ارض نورانی بلکه آسمان عقلانی کن: «یوم تبدل الارض غیر الارض» (ابراهیم، ۱۴/ ۴۸) «واشرقت الارض بنور ربها». در آن روز اگر ارض تو غیر ارض نشده باشد و به نور رب نورانی نگردیده باشد، ظلمت ها و سختی ها و وحشت ها و فشارها و ذلت ها و عذاب ها داری. اکنونی قوای ظاهره و باطنه ما مظلمه به ظلمت های شیطانی است؛ و از آن ترسم که اگر با این حال باقی بمانیم، کم کم ارض هیولانی دارای نور فطرت، متبدل شود به ارض سجینی مظلمه خالی از نور فطرت و محجوب از همه احکام فطرت اللّٰهی. و این شقاوتی است که سعادت در دنبالش نیست و ظلمتی است که نورانیت در عقب ندارد و وحشتی است که روی اطمینان نبیند و عذابی است که راحت در پی آن نیاید. ۵۳

فانّ الاولّٰی جلّ مجده، لَمَّا اراد أن یتّجسّر فی الأکوان، لرؤیة نفسه و کمالات ذاته فی مرآة كاملة جامعة، تجلّی باسمه الاعظم الأتمّ الذی له مقام احدثیة الجمع. فأشرقت من ذلک التجلیّ، سموات الأرواح و اراضی الأشباح. فکلّ المراتب الوجودیة و الحقائق النزولیة و الصعودیة من تعین تجلیة الذاتی الحاصل بالإسم الأعظم. فمقام الخلافة مقام استجماع کلّ الحقائق الإلهیة و الأسماء المکونة المخزونة. فحیث لا حجاب فی الوجود من ناحية الربّ الودود، فإنّ



الحجاب من التعینات والحدود، وإذ لاتعیّن من ناحية عالم القدس، فلا حجاب، فكان ذاته بذاته ظهرت فی الأشياء، وعلى حدّ إطلاقه أشرقت الأرض والسماء: «وأشرقت الأرض بنور ربّها». الذی هو الحقيقة الإطلاقیة الجامعة لكلّ الحقائق والتعیّنات المشهودة والمعلومة فی العالمین، من ناحية عالم الكثرة والجنبنة الخلقیة: «وما أصابك من سیئة فمن نفسك». (نساء، ۴/ ۷۹) فمن عرف حقيقة استهلاك الوجود المنبسط والاحاطة القیومیة للذات الواجبة وعدم النسبة، آیه نسبة، بینها و بین الخلق وتنزّها عن كلّ التعینات، يمكن له معرفة هذا الظهور الذاتی والتجلی الأسمائی والصفاتی. فمع كون التجلی بالأسماء وفی هياكل الممكنات، كان التجلی ذاتياً؛ بلا ملابسة بأقدار التعینات الخلقیة ومناسبة لسكان عالم من العوالم ۵۴.

آیه شریفه: «ومن یرج من بیته مهاجراً إلى الله ورسوله ثم یدرکه الموت فقد وقع أجره على الله» (نساء، ۴/ ۱۰۰)، و همین طور آیه شریفه: «ألله ولی الذین آمنوا یرجهم من الظلمات الى النور» (بقره، ۲/ ۲۵۷)

آری کسی که متولی و متصرف باطن و ظاهر او حق تعالی باشد، و در مملکت وجودش جز حق تعالی تصرف نکند، ارض ظلمانی او مبدل به نور الهی شود: «وأشرقت الأرض بنور ربّها» و از تمام انواع ظلمت ها و کدورت ها خلاصی یابد، و به نور مطلق که مساق و وحدت مطلقه است رسد. و از این جهت، شاید نور را مفرد و ظلمات را به صیغه جمع ذکر فرموده.

و اگر مرآت مصقّای نفس را مواجه با عالم کدورت و ظلمت و دار طبیعت - که اسفل سافلین است - کند به واسطه مخالف بودن آن با جوهر ذات او که از عالم نور است، کم کم کدورت طبیعت در او اثر کند، و او را ظلمانی و کدر کند، و غبار و زنگار طبیعت، وجه مرآت ذات او را فرا گیرد. پس، از فهم روحانیات کور شود و از ادراک معارف الهیه و فهم آیات ربّانیّه محروم و محجوب شود. و کم کم این احتجاب و حتمّ روز افزون گردد تا آن که نفس، سیجینی و از جنس سیجین گردد. ۵۵.

۱. بحار الانوار، ۱۷/ ۸۹، ۹۰، تاریخ نبی، باب ۱۵، ح ۲۰؛ عیون اخبار الرضا، ۲۰۲/ ۱، باب ۱۵، ح ۱.
۲. امام خمینی (ره)، شرح چهل حدیث یا اربعین حدیث/ ۳۴۰، ۳۴۱.
۳. همان/ ۱۷۰.
۴. عبدالرزاق کاشانی، شرح منازل السائرین/ ۱۹۵، ۱۹۶.
۵. محقق طوسی، اوصاف الاشراف/ ۵۹، باب الصبر.
۶. شرح منازل السائرین/ ۱۹۵، ۱۹۶.



۷. امام خمینی (ره)، شرح حدیث جنود عقل و جهل / ۴۰۹، ۴۱۰.
۸. شرح منازل السائرین / ۸۵، باب الصبر.
۹. شرح جهل حدیث یا اربعین حدیث / ۲۶۱.
۱۰. امام خمینی (ره)، جهاد اکبر / ۳۱، ۳۲.
۱۱. امام خمینی (ره)، شرح دعای سحر / ۲۶، ۲۷.
۱۲. امام خمینی (ره)، سرّ الصلوة / ۸۸، ۸۹.
۱۳. شرح دعای سحر / ۶۰.
۱۴. شرح حدیث جنود عقل و جهل / ۶۵، ۶۶.
۱۵. بدروستی که شیطان مانند خون در رگ‌های فرزندان آدم جاری می‌شود، عوالی الثلالی، ۱۱۳/۲، ح ۱۷۵.
۱۶. شرح حدیث جنود عقل و جهل / ۴۹، ۵۰.
۱۷. بحار الانوار، ۲۴۲/۶۷، کتاب الایمان و الکفر، باب الاخلاص، ح ۱۰.
۱۸. امام خمینی (ره)، آداب الصلوة / ۱۶۲، ۱۶۳.
۱۹. بحار الانوار، ۲۴۲/۶۷، کتاب الایمان و الکفر، باب الاخلاص، ح ۱۰.
۲۰. مناجات شعبانیه.
۲۱. آداب الصلوة / ۲۲۱، ۲۲۲.
۲۲. همان / ۱۷۲.
۲۳. بحار الانوار، ۴۳/۴، کتاب التوحید، باب ۵، ح ۱۸.
۲۴. امام خمینی (ره)، صحیفه نور، ۸۲/۲۲.
۲۵. اقتباس از آیه ۸۳، سوره ص.
۲۶. مراد مرحوم آیت الله شاه‌آبادی (ره) است.
۲۷. شرح جهل حدیث یا اربعین حدیث / ۵۲.
۲۸. آداب الصلوة / ۱۶۰، ۱۶۱.
۲۹. مادر بتها بت نفس شماست
زآنکه آن بت مار و این بت ازدهاست
مثنوی، دفتر اول / ۲۲.
۳۰. اصول کافی، ۲۶/۳، کتاب الایمان و الکفر، باب
- الاخلاص، ح ۵.
۳۱. سرّ الصلوة / ۷۵، ۷۶.
۳۲. شرح جهل حدیث یا اربعین حدیث / ۳۲۸، ۳۲۹.
۳۳. شرح حدیث جنود عقل و جهل / ۳۲۷.
۳۴. اصول کافی، ۲/۶۰، ۶۱، باب الطاعة و التقوی، ح ۴.
۳۵. همان / ۷۴، ح ۱۱.
۳۶. همان، ح ۱۳.
۳۷. شرح حدیث جنود عقل و جهل / ۴۲۱، ۴۲۲.
۳۸. همان / ۲۳۸.
۳۹. امام خمینی (ره)، کشف الاسرار / ۳۸.
۴۰. شرح جهل حدیث یا اربعین حدیث / ۵۸۶.
۴۱. اصول کافی، ۲/۴۶۴، کتاب الایمان و الکفر، باب ان الایمان لا یضر معه السیئة، ح ۶.
۴۲. شرح جهل حدیث یا اربعین حدیث / ۵۷۳.
۴۳. همان / ۲۲۷.
۴۴. امام خمینی (ره)، باده عشق / ۹.
۴۵. کشف الاسرار / ۸۲، ۸۳.
۴۶. شرح جهل حدیث یا اربعین حدیث / ۲۲.
۴۷. آداب الصلوة / ۳۴.
۴۸. الاشعریات / ۲۱۲، باب ما یوجب الصبر؛ بحار الانوار، ۳۹/۲، کتاب العلم، ح ۷۲.
۴۹. آداب الصلوة / ۲۷۴، ۲۷۵.
۵۰. احیاء علوم الدین، ۲۵۶/۴. حدیث قدسی است و در ضبط آن قبایی و قبایی هر دو وارد شده است.
۵۱. آداب الصلوة / ۹۷، ۹۸.
۵۲. سرّ الصلوة / ۱۰۹.
۵۳. آداب الصلوة / ۱۵۲، ۱۵۳.
۵۴. امام خمینی (ره)، مصباح الهدایه / ۵۱.
۵۵. شرح حدیث جنود عقل و جهل / ۲۷۰، ۲۷۱.